

تاکنون می‌کوشیده‌ایم تا ریشه مشترک مفاهیم اسطوره‌ای و زبان‌شناسیانه را کتیم، اکنون این پرسش پیش می‌آید که چگونه ارتباط میان این دو مفهوم در واژه "بازتاب پیدامی‌کند، واژه‌ای که هم در کلام می‌آید و هم در اسطوره. اینجا ما با قانونی سروکار پیدا می‌کنیم که به یکسان درباره همه صورت‌های یک صادق است و در تکامل آنها تاثیری اساسی دارد. هیچ یک از سمبل‌های جدای جدا و مستقل و مشخصی از سمبل‌های دیگر پدیدار نمی‌شوند، بلکه هر یک از نخست باید از زهدان مشترک اسطوره سربلند کند. همه‌ی محتوا (۱)‌های ما، بگذریم از اینکه چگونه هر یک از آنها به راستی قلمرو دستگامند (۲) جدا و "اصلی" (۳) از آن خوینی را آشکار می‌سازند، برای ما در واقع تنها بدینگونه این مینا شناخته می‌آیند. آگاهی نظری، علمی و زیبایی‌شناسیانه، جهان زبان ملاق، صورت‌های پایه‌ای اجتماع و دولت - اینها همگی در اصل با مفاهیم دینی و اسطوره‌ای همبسته‌اند. این بستگی چندان نیرومند است که هرگاه آغاز به از هم بستگی کند، کل جهان عقلی به گسیختگی و از هم پاشیدگی می‌گراید. این بستگی نشان‌دهنده‌ی حیاتی است که همانگاه که صورت‌های جداگانه از کل اصلی بیرون کشیده می‌شوند و بدینگونه خصلت‌هایی مغایر بازمینه یکسان خود نشان می‌دهند، توگویی ریشه‌کننده بی‌شوند و برخی از سرشت راستین خود را از دست می‌دهند سپس در ریج این صورت‌ها نشان می‌دهند که همواره این فشار بر خود، بخشی از تحول شخصی آنها به شمار می‌آید و نفی، نطفه‌یک اثبات نوین را در بر دارد و هر گاه ششیدی آغاز گاه یک بستگی تازه است که از مقتضیات بیرونی (۴) بر می‌آید.

پیوند اصلی میان آگاهی زبان‌شناسیانه و آگاهی دینی - اسطوره‌ای، اساساً این واقعیت بیان می‌شود که همه ساخت‌های کلامی و همچنین همه موجودهای اسطوره‌ای، به گونه‌ای بر خوردار از برخی قدرت‌های اسطوره‌ای پدیدار می‌شوند، و نحوی که واژه در واقع به صورت نوعی نیروی آغازین (۵) در می‌آید که سراسر عمل (۶) از آن سرچشمه می‌گیرد. در همه جهان‌شناسی‌های (۷) اسطوره‌ای

(1) Contents (2) Systematic (3) Principle

(4) Extraneous (5) Primary (6) Doing (7) Cosmogonies

جادوی کلام

نویسنده: آرنست کاسیرر

مترجم: محسن ثلاثی

فرهنگسرای نیاوران کتاب "زبان و اسطوره" اثر آرنست کاسیرر را با ترجمه دقیق و آگاهانه "محسن ثلاثی" به زیر چاپ فرستاده است، این کتاب که در نوع خود اثری گران قدر و پرمایه شناخته شده است - تواند رهنمون بسیاری از علاقمندان فلسفه و ادبیات قرار گیرد.

در این شماره با انتخاب بخشی منتشر شده از کتاب (جادوی کلام) شما را در متن قسمتی از کتاب قرار می‌دهیم.

تا آنجا که بتوان به دیرینه ترین نشانه‌های آن دست یافت ، این جایگاه برین واژه را می توان یافت . در میان متن‌هایی که پره‌اوس (۱) در میان سرخپوستان اوی توتو (۲) گرد آوردی کرده است ، متنی هست که او آن را به عنوان عبارتی همسان با عبارت آغازین سنت جان (۳) اقامه کرده است ، متنی که در ترجمه او به یقین با عبارت سنت جان کاملا " مطابق می نماید : " در آغاز واژه به خدا بنیاد بخشید " (۴) . با وجود این تقارن تکان دهنده ، باز نباید بدین صرافت افتاد تا ارتباطی مستقیم یا حتی مقایسه‌ای محتوایی میان این داستان آفرینش ابتدائی و مکاشفات (۵) سنت جان استنتاج کرد . با اینهمه این متن ابتدایی پریشی را برای ما مطرح می سازد و این واقعیت را نشان می دهد که در این میان می باید نوعی ارتباط غیر مستقیم میان هر آنچه که از ابتدایی ترین نشانه‌های اندیشه دینی - اسطوره‌ای برمی - خیزد و والاترین فرآورده‌های ذهنی برقرار باشد ، به گونه‌ای که همان اندیشه ابتدایی به قلمرو مکاشفه ناب فرارسیده باشد .

تنها در صورتی می توان درباره بنیادهای ارتباط یاد شده بینش دقیقتری پیدا کرد که از مقایسه صرف محتواهای این دو نمونه حرمتگذاری که در تاریخ ادیان همیشه آشکار است باز گردیم به باز شناخت قالب مشترک آنها . باید کار کرد ویژه و اساسا " دگرگونی ناپذیری وجود داشته باشد که به واژه چنین خصلت خارق العاده‌ای می بخشد و آنرا از همان آغاز به قلمرو دینی و پهنه " قدس " فرا می کشد .

در مباحث آفرینش بیشتر دین‌های فرهنگی بزرگ ، واژه به گونه‌ای همبسته با برترین خدای آفرینش می آید ، یا بسان ابزاری که خداوند بکار می برد و یا در حقیقت به عنوان سرچشمه آغازینی که او نیز چونان هستی‌های دیگر و همچنین خود سامان هستی از آن سرچشمه می گیرد . معمولا " اندیشه (۶) و بیان کلامی آن مستقیما " یکی انگاشته می شوند ، چرا که ذهنی که می اندیشد و زبانی که سخن می گوید اساسا " به یکدیگر وابسته‌اند . از اینرو است که می بینیم در یکی از دیرینه ترین مدارک خدا شناسی مصری این نیروی آغازین " جان و زبان " به پناه (۷) خداوند

(1) Preuss (2) Uitoto (3) St. John
 (4) Preuss, Religion und Mythologie der Uitoto (5) Syeculations
 (6) Thought (7) Ptah

باز بسته شده است و بدین نیرویست که او همه خدایان و انسان ها ، حیوان چه که می زید را می آفریند و بر آنان فرمان می راند . هر چه که هست از راه جان و فرمان زبان او هستی می یابد ، از این دوسرچشمه است که همه هستی ای و معنوی ، وجود کا Ka و همچنین همه خواص چیزها ، بنیاد می گیرند . برآستی برخی از پژوهندگان یاد آور شده‌اند ، هزاران سال پیش از دوره مسیح به گونه‌ای هستی روحانی‌ای که پیش از آفریدن واژه آن را اندیشیده بود و به عنوان وسیله‌ی بیان و ابزار آفرینش سود جسته بود . (۱)

(1) See Moret, *Mysteres Egyptiens* (Paris, 1913), pp. 118ff., 138 cf. Esp. *Erman Denkmäl Memphitischer Theologie*, " Sitzungsbericht der köinglich - Preuss Akademie der Wissenschaften, XLIII (1911), 916ff.

بزی درست همانند این را می توان در سرود آفرینش پولینزی یافت که مطابق همه آلمانی باستیان Bastian (در اینجا به انگلیسی برگردانده شده چنین خوانده می شود : در آغاز ، فضا و همنشین آن ، فضا در عرش برین ، تانانا اوا Tananaoa پرشد ، او بر عرش فرمان راند ، وموتوهی Mutuhei براو در آن بالا زخم زد در آن روزگاران نه صوتی بودند صدایی و نه چیز زنده‌ای به جنبش در آمده بود . هنوز نه روزی بود و نه شبی ، تنها شبی بود بس تاریک و تار . این تانانا اوا بود که برشب چیره شد و روح موتوهی ، پهنه‌ی کرانه دریده گشت . از تانانا اوا ، آتما Atea ، نیرومند و

و همچنانکه همه هستی های مادی و معنوی بر او استوارند، پیوندهای اخلاقی و سراسر سامان اخلاقی نیز بدو وابسته اند.

دین هایی که تصویر جهانی و جهان شناسی شان را اساساً "بر یک تضاد بنیادی دوگانگی نیکی و بدی، بنیاد می دهند، واژه را چونان نیروی آغازینی که تنها به واسطه آن جهان بی سامان به یک جهان دینی - اخلاقی بدل گشت، حرمت می - گذارند. برابر با بندهشن، جهان شناسی و جهان نگاری پارسی، نبرد میان قدرت نیکی و بدی و اهورامزدا و انگره مینیو، با به زبان آوردن واژه های نیایش مقدس (اهورا و ایریا) از سوی اهورا مزدا آغاز می گردد:

"او کلامی را که بیست و یک واژه دارد بر زبان آورد. در پایان، که پیروزی اهورا مزدا، ناتوانی انگره مینیو، از میان رفتن دیوان، رستاخیز و زندگی آینده، پایان دشمنی با آفرینش (خوب) برای همیشه، فرامی رسد - همه اینها را به انگره مینیو فرا نمود. . . . آنگاه که یک سوم این نیایش خوانده شد، انگره مینیو با هراس بدن خویش را دوتاه کرد و بدان هنگام که دوسوم آن بر زبان آورده شد، او برزانون خویش فرو افتاد و در آن زمان که همه نیایش خوانده شد، در مانده گشت و دیگر برای آزار رساندن به آفریدگان اهورا مزدا بی توان شد و بهمین سان برای سه هزار سال در مانده ماند

۱ - کتاب آسمانی هندوان

(2) Taittiriya Brahm., 2, 8, 4 (German by Gelder in his Religions Schichtliches Les p. 125).

برابر با سنت مائوری، این قوم در مهاجرت بهزلند نو خدایان کهن خود نبرده بودند، بلکه تنها دعاها را با خود بردند، زیرا که معن بودن با توسل بدین دعاها می توانند نیروی خدایان را به مسیر خواست شانند.

cf. Brinton, Religions of Primitive Peoples, pp. 103f.

(4) Isis

See Bastian, Die heilige Sage der Polynesier, Kosmogonie U. Theologie (Leipzig, 1881), pp. 13f; also Achelis, "Ueber Mythologie U. Kultus Von Hawaii, Das Ausland, Vol. 66 (1893), p. 436.

از در اینجامی بینیم که واژه های نیایش پیش از آفرینش مادی می آید و همین است که جهان را در برابر قدرت های نابود کننده بدی نگاه می دارد. بهمین بند نیز می بینیم که واژه گفتاری (واک) حتی بر فراز توانایی خدایان جای همه خدایان، جانوران و انسان ها به واژه گفتاری وابسته اند، همه ی آفریدگان ده اند. . . . واژه نابود نشدن نیست و نخستین زاده ی قانون جاودانه، مادر و قانون جهان الهی است" (۲)

همچنانکه واژه در بنیاد، نخستین است، در قدرت نیز برترین است. غالباً "خدا و از آن بالاتر خود خدا است، چیزی که سرچشمه واقعی کارآیی خدا می آید. (۳) دانش نام بدان کسی که این دانش را می داند.

نی بر هستی و خواست خداوند نیز سروری می بخشد یک افسانه مصری آشنا بن گونه بمای گوید که چگونه ایزیس (۴)، ساحره بزرگ، تر دستانه خدای راء را بر می انگیزد تا نامش را از برای او باز گشاید و چگونه با بدست

آوردن این نام بر او و دیگر خدایان چیرگی می‌یابد. (۱)

به شیوه‌های دیگر بر زندگی دینی مصری در همه‌ی مراحل آن بارها اعتقاد بدین برتری نام و قدرت جادویی آن را گواهی می‌کند. تشریفات تدهین شاهان مستلزم رعایت دقیق نسخ سنتی است تا نام‌های گوناگون خداوند به فرعون انتقال یابد، هر نامی صفت ویژه و قدرت الهی جداگانه‌ای را با خود حمل می‌کند.

از این گذشته، این عامل در آیین‌های (۲) مصری روح و جاودانگی آن، نقش تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کند. به روح در گذشته که سفر به جهان مردگان را آغاز کرده است، نه تنها باید متعلقات مادیش چون غذا و پوشاک را داد، بلکه نوعی توشه جادویی را نیز باید همراهش کرد که بیشتر عبارت است از نامهای دروازه بانان جهان زیر زمینی که تنها دانستن این نامهاست که دروازه‌های قلمرو مرگ را می‌گشاید. حتی او باید قایقی که مرده را در آن حمل می‌کنند، اجزای گوناگون از جمله سکان و دیرک آن را به نام‌های درست شان بخواند، تنها از طریق این تسمیه است که او می‌تواند آنها را راضی کند و به خدمت خویش گیرد و وادارشان کند تا او را به مقصدش برسانند. (۳)

۱- ره (Ra) در این داستان می‌گوید " این منم بانام‌ها و شکل‌های بسیار و هر خدایی از من قالب‌گرفته است... پدرم و مادرم نام مرا به من گفتند و از گاه زایش باز این نام در بدن من نهفته مانده است، تا مبادا ساحری از راه بدست آوردن آن مر جادو کند". سپس ایزیس به ره گفت (ره در این زمان به وسیله نیش زهر آگین افعی‌ای که آفریده خودش بود مسموم گشته بود و از همه خدایان برای رهایی از این مسمومیت یاری می‌خواست) " نامت را بمن بگو ای پدر خدایان... تا زهر از بدن تو بیرون شود، چرا که انسانی که نامش به زبان آورده شود زنده خواهد ماند". در این زمان زهر سوزنده تراز آتش گشته بود و ره دیگر نمی‌توانست ایستادگی کند و به ایزیس این چنین گفت " نام من از بدن من بیرون می‌زند و به بدن تو فرود می‌آید" و سپس افزود " تو آنرا پنهان خواهی داشت اما به پسر ت هروس (HORUS) به عنوان وردی چونان پاد زهر هرزه‌ری آنرا بازگشای".

(2) Doctrines (3) For further details see Budge, op. ci, pp. 164ff.

همانی واژه مدلول آن حتی از این هم آشکارتر خواهد شد، اگر آنرا نه عینی، بلکه از زاویه ذهنی بنگریم. چرا که حتی خویشتن (۱) شخصی، (۲) محض شخصیت او در تفکر اسطوره‌ای با نام او به گونه‌ای ناگسستنی است. در اینجا نام هرگز یک سمبل نیست، بلکه بخشی از دارای شخصی است. آن بشمار می‌آید که باید به دقت نگاهداری شود و کار برد آن منحصرانه از برای او واگذاشته شود. گاه نه تنها نام فرد، بلکه همچنین برخی از پای لفظی دیگر نیز چونان متعلقات مادی به شمار می‌آید که ممکن است شخص آن را غصب کند و از آن خویش سازد. جورج فن در گابلنتز (۳) در کتابی به علم زبان نگاه کرده است فرمانی از یک امپراطوری چینی قرن سوم پیش از مسیح را می‌آورد که برابر با آن ضمیر اول شخص که هر فردی حق داشت آن را، از آن پس با این فرمان تنها بدو اختصاص پیدا کرد. (۴) نام حتی می‌تواند بر تراز متعلقات شخصی فرد را اشغال کند و به عنوان یک هستی گوهرین بخش مقوم شخص نامگذاری شده را تشکیل دهد و بدینگونه به همان مفهوم روح فرد بکار گرفته شود.

ببارها اسکیموها این چنین گفته شده است که به نگر آنها انسان از سه عنصر می‌شود - بدن، روح و نام. (۵) در مصر نیز مفهومی همانند مفهوم یاد شده ایم، زیرا در اینجا این چنین پنداشته می‌شود که جسم باید از یکسوی با کای (۶) یا جفت خود و از سوی دیگر با نامش به عنوان نوعی جفت روحی همراه از این میان تنها نام است که بیشتر از هر چیز دیگر "خود" (۷) و "شخصیت" بیان می‌کند. حتی در فرهنگ‌های بسیار پیشرفته تر هنوز این ارتباط میان شخصیت احساس می‌شود. در قانون رمی مفهوم "شخص حقوقی" رسماً کلمه ادا می‌شد و داشتن شخصیت حقوقی برای برخی از رعایای رمی منع شده بین اشخاص از داشتن اسم خاص نیز محروم بودند.

برابر با قانون رمی یک برده نام حقوقی نداشت، چرا که به عنوان یک شخص

(1) Ego (2) Self (3) George von der Gabelentz (4) Die Sprachwissenschaft, p. 22

(5) Cf. Budge, op. cit., p. 157; also Moret, Mysteres Egyptiens, p. 119.

(6) Ka (7) Self

حقوقی نمی‌توانست کارکرد داشته باشد. (۱) از جهات دیگر نیز وحدت ویگانگی فرد با نامش، نه تنها نشانه‌ی وحدت و یگانگی شخص است، بلکه به‌واقع وجود او رامی‌سازد. هرگاه این تمایز لفظی روشن نباشد، ارکان شخصیت فرد نیز به محو شدن می‌گراید. در میان قوم آلگون کوئین (۲)، مردی که همنام با یک شخص است خود دیگری را خویشتن دیگر آن شخص به شمار می‌آید. اگر برابر با رسمی رایج یک کودک نام پدر بزرگش را بگیرد، این نامگذاری بیانگر این باور است که پدر بزرگ در کودک تجسم و حیاتی دوباره یافته است. همینکه یک کودک زاده می‌شود، این پرسش پیش می‌آید که کدامیک از نیاکان در وجود او احیاء گشته است و تنها پس از آنکه کاهن این رابطه را روشن ساخت، تشریفات اطلاق نام یکی از نیاکان به نوزاد انجام می‌گیرد. (۳)

گذشته از این، آگاهی اسطوره‌ای شخصیت‌انسان را به گونه‌ای ثابت و دگرگونی ناپذیر نمی‌انگارد، بلکه هر مرحله‌ای از زندگی‌انسان را به گونه یک شخصیت نوین و خود تازه‌ای می‌پندارد، و این دگرگونی نخست از همه در دگرگونی‌هایی که با نام‌انسان می‌پذیرد آشکار می‌گردد. یک پسر در بلوغ نام تازه‌ای می‌گیرد، چرا که او پس از دیدن شعایر جادویی ملازم با مراسم بلوغ، دیگر یک پسر بچه نیست و به گونه‌ی یک مرد و تجسم یکی از نیاکان خود، باززاده می‌شود (۴). در موارد دیگر دگرگونی نام از برای دفع خطر از وجود انسان بکار برده می‌شود، او با گرفتن یک خود دیگر از راه پذیرفتن یک نام دیگر خود را غیر قابل شناسایی می‌سازد. در

(1) Mommsen, *Romisches Staatsrecht*. III, 1, p. 203; cf. Rudolph Hirzel, "Der Name - ein Beitrag zu seiner Geschichte im Altertum u. besonders bei den Griechen," *Abhandlungen der sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften*, Vo. XXVI (1918), p. 10.

(2) Algonquins

۱ - عبارتی که زبان آلگونکوئین برای شخص همنام بکار می‌برد اینست:

Nind Owiawina یعنی او خود دیگر من است. Cuoq, *Lexique*.

(3) See for instance, Spieth, *Die Religion der Eweer*, p. 229.

۴ - مثال‌های نمونه برای این قضیه را می‌توان به ویژه در مراسم بلوغ قبایل

استرالیایی پیدا کرد.

قوم او (۱) رسم برای نسبت که به کودکان، به ویژه آن کودکانی که برادران بزرگترشان در جوانی مرده‌اند، نامی می‌دهند که دلالت هراس انگیز باشد یا یک ماهیت غیر انسانی بدو اسناد می‌دهند، بدین ایده که مرگ است با این کار هراسان و گریزان شود یا فریب خورد و یا توگویی که آنها جزوی انسان نیستند از آنها در گذرد (۲).

به همین سان، گامام شخصی که بر چسب بیماری یا قتل بدو خورده است، تغییر نام او، به همان اعتقاد که مرگ نتواند بر او دست یابد. حتی در فرهنگ یونانی این رسم دگرگون ساختن نام با همان انگیزش اسطوره‌ای به جای ماند. (۳) در عموماً می‌توان گفت که هستی و زندگی یک شخص چندان به نام او وابسته است هنگامی که نام او نگاه داشته و به زبان آید، احساس می‌شود که خود او حاضر گونه‌ای مستقیم فال است.

شخص مرده بی‌نوا در هر لحظه‌ای که بازماندگانش نام او را به زبان آورند "فراخوانده" شود. همچنانکه همگان می‌دانند، هراس از چنین دیداری برای مردم ابتدایی را نه تنها به پرهیز از هرگونه ذکر از درگذشتگان، که نام تابوست، واداشته است، بلکه آنها را از تلفظ هرگونه اصوات همصدا با نام او بر حذر کرده است. برای مثال، غالباً یک نوع حیوانی که یک شخص در گذشته نام او نامگذاری شده بود، خود می‌بایست به نام دیگری نامگذاری می‌شد تا مبادا شخص مرده با به زبان آوردن نام آن جانور، ناخواسته فراخوانده شود (۴). این ها کاملاً با همان انگیزش اسطوره‌ای، در بسیاری از موارد بر زبان تاثیر شگرف است و به گونه چشمگیری به فرهنگ واژگان یک زبان دخیل بوده است (۵). هر که دامنه‌ی قدرت یک موجود گسترده تر شود و قوه اسطوره‌ای و "شانی" (۶) که تجسم می‌سازد افزون تر گردد، پهنه‌ی نفوذ نام او نیز بزرگ تر می‌شود از اینرو، رازداری تحت و پیشتر از هر چیز دیگری در مورد نام قدسی رعایت می‌شود

(1) Evé (2) Cf. Spieth, *op. cit.*, p. 230. (3) Hermippos, 26, 2.

(4) Ten Kate, "Notes ethnographiques sur les Comanches," *Revue d'Ethnographie* IV, 131 (cited from Preuss, "Ursprung der Religion u. Kunst," *Globus*, Vol. 87, p. 395).

آقای ماینهوف در یک مکاتبه خصوصی به من گفت که تابوهای نام به ←

چرا که به زبان آوردن این نام همه نیروهای گوهرین خدا را بی درنگ آزاد می سازد (۱).

باز در اینجا ما بایکی از انگیزه‌های آغازین و اساسی‌ای روبرو می شویم که با اینکه در ژرف‌ترین لایه‌های اندیشه و احساس اسطوره‌ای ریشه دارد، حتی در عالی ترین صورت بندی‌های دینی نیز بازمانده است. گیزبرشت (۲) در اثر خویش "بر آورد عهد عتیقی نام خداوند و بنیاد دینی تاریخی آن" (۳) بنیاد، دامنه و تکامل این انگیزه را در سراسر عهد عتیق پی رسی کرده است.

حتی مسیحیت اولیه نیز یکسره تحت تاثیر این ایده است. دیتریش (۴) در کتابش تحت عنوان "یک سرود دینی میترایی" (۵) می گوید که "این واقعیت که نام به عنوان نماینده‌ی دارنده‌ی نام کارکرد دارد" و "به زبان آوردن نام برابر است با به هستی در آوردن یک شخص، چون نام دارنده‌ی یک قدرت واقعی است، از آن می ترسند، دانستن نام از آن روی جستجو می شود که توانایی ب زبان آوردن نام، نظارت بر قدرت نام را به دست شخص داننده‌ی نام می دهد

وژه در آفریقا نقشی حیاتی بازی می کنند، برای مثال در میان بسیاری از قبیله‌های بانتو، زنان مجاز نیستند که نام شوهران یا پدرانشان را به زبان آورند و از این روی ناچارند که واژه‌های دیگری را به جای نام آن ها بسازند.

(6) Significance

(1) For later Greek magical practices, of. Hopfner, Griechisch-ägyptischer Offenbarungszauber, S. 701, p. 179: "Je höher und mächtiger der Gott war, desto kräftiger und wirksamer musste auch sein wahrer Name sein. Daher ist es ganz folgerichtig anzunehmen, dass der wahre Name des einen Urgotts, des Schöpfers für Menschen überhaupt unerträglich sei: denn dieser Name war ja zugleich auch das Göttliche an sich und zwar in seiner höchsten Potenz, daher für die schwache Natur des Sterblichen viel zu stark; daher tötet er den, der ihn hört."

(2) Giesebrecht

(3) alttestamentliche Schätzung des Gottesnamens und ihre religionsgeschichtliche Grundlage.

(4) Dieterich (5) Eine Mithrasliturgie

این واقعیات به روشنی آن چیزی را نشان می دهند که مسیحیان اولیه می کوشیدند این عبارت را به نام خدا، به جای گفتن "خدا" و یا در عبارت "به نام مسیح" "مسیح" بیان کنند. . . . بدینگونه می توانیم عبارت هایی چون غسل تعمید مسیح را به جای غسل تعمید در مسیح در یابیم. نام خداوند بر امید خوانده می شود و بدینگونه نام در آب رخنه می کند و آنرا تحت تصرف آورد، تا اینکه یک نودین یکسره در نام خداوند غسل داده شود. در آن زمان به پنداشته می شد که جماعت مذهبی‌ای که نماز را با عبارت "به نام خدا" آغاز کرد، در محدوده‌ی کارآیی نام خداوند قرار می گیرد (چگونه شکل و تجلی رسمی عبارت مهم نیست) جمله‌ی هر جا که دو یا سه تن به نام من گردهم آیند، در آنجا من در میان آنانم (ماتیو ۱۸: ۲۰)

به سادگی این معنی را می دهد که (هر جا که نام مرا در جمع شان به زبان آورند، در آنجا من به واقع حضور دارم، عبارت زمانی معنایی بسیار مجسم تر چیزی را داشت که شخص می تواند از تفسیرهای مذهبی کلیساهای گوناگون و های آنان گمان برد " (۱) .

همچنین " هر خدایی " تنها در پهنه‌ی ویژه‌ی که نامش آنرا تعیین می کند و در آن می گنجاند، زندگی و عمل می کند. هر که بخواهد از حمایت او مطمئن باید مطمئن باشد که به قلمرو او گام گذاشته است، یعنی با فراخواندن نام " صحیح " او می تواند بدین قلمرو گام گذارد. همین نیاز است که انشای دعا تا بهی دینی را عموماً " هم در یونان و هم در روم تبیین می کند - و همچنین همه‌ی ترجیح عبارت هایی که در هنگام تغییر نام های گوناگون خداوند می آیند، از میان بردن خطر از دست دادن تسمیه کامل و بایسته‌ی او بکار برده می شوند. یونانیان، این عمل از طریق یک قطعه‌ی معروف در کراتیلوس افلاطون برای ثبت شده است، (۲) در روم همین عمل فرمول ثابتی به وجود آورد که در آن ملاح های گوناگون دعا که به جنبه‌های مختلف سرشت و اراده‌ی خداوند مربوطند مطف " این یا آن " از یکدیگر جدا می شوند. این شویه کلیشه‌وار خطاب با ید هر بار تکرار شود، زیرا که هرگونه عمل دل بستگی به خداوند، هر درخواستی از

(1) "Dieterich, Eine Mithrasliturgie, pp. 111, 114f.

(2) Plato, Kratylos, 400E.

او، تنها در صورتی توجه او را جلب می کند که به نام در خور او فرا خوانندش. از اینرو، هنر خطاب درست خداوند در رم، به پایه‌ی یک فن کهانت تکامل پیدا کرده بود که القاب خداوندی را در خدمت کاهنان در آورده بود.

بگذارید در همین جا رشته‌ی سخن را کوتاه کنیم، چرا که ما بر آن نیستیم که مواد خدا شناسیانه یا قوم شناسیانه را گردآوری کنیم، بلکه می‌خواهیم مسئله‌ای را که این مواد مطرح می‌سازند روشن سازیم. این همبافتگی و بهم پیوستگی‌ای که میان عناصر زبان و صورت‌های گوناگون مفهوم اسطوره‌ای و دینی یافته‌ایم، نمی‌تواند صرفاً تصادفی باشد، بلکه باید در یک ویژگی مشترک خود زبان و اسطوره ریشه داشته باشد. برخی از پژوهندگان بر آن کوشیده‌اند تا این بستگی نزدیک را بر پایه‌ی قدرت دلالت‌کننده‌ی واژه‌ها و به‌ویژه بر یک حکم تکلمی قرار دهند، حکمی که تصور می‌رود انسان ابتدایی سخت خود را تابع آن می‌داند، قدرت جادویی و شیطانی‌ای که هر سخن شفاهی‌ای از برای آگاهی اسطوره‌ای دارد، به نظر این پژوهندگان چیزی جز عینیت یافتگی این تجربه نیست. اما چنین بنیاد تجربی و عملی‌ای و چنین جز به جزء پرداختن به تجربه شخصی و اجتماعی‌ای نمی‌تواند حقایق آغازین و بنیادی مفهوم زبانی و اسطوره‌ای را توجیه کند. ما با وضوحی هرچه بیش تر خود را با این مسئله روبرو می‌بینیم که ارتباط نزدیک محتوایی زبان و اسطوره را شاید نتوان بدین آسانی با قالب مشترک تکامل آنها و با شرایطی که از همان دیرینه‌ترین آغاز گاه‌های ناخودآگاه بر بیان لفظی و تخیل اسطوره‌ای حاکم بوده است، تبیین کرد. ما دانسته‌ایم که این شرایط تحت ادراکی مغایر با تفکر نظری و استدلالی بدست می‌آیند. تفکر استدلالی به سوی بسط و تضمن مفاهیم و ارتباط منظم گرایش دارد، حال آنکه اندیشه اسطوره‌ای به تمرکز، ایجاز و تخصیص جداگانه تمایل دارد. در اندیشه استدلالی، هر پدیده‌ی جزئی‌ای به الگو و جریان کلی مرتبط است. و بایک رشته‌ی سخت محکم و استوار به این کلیت وابسته است. اما در مفهوم اسطوره‌ای، چیزها نه به معنای غیر مستقیم آنها، بلکه با نمودی میانجی دریافته می‌شوند و به گونه‌ای دخل و تصرف نشده و متجسم در تخیل به ذهن متبادر می‌گردند. به آسانی می‌توان دریافت که این گونه برداشت از واقعیت باید نسبت به واژه‌ای گفتاری و قدرت و محتوای آن تلقی‌ای کاملاً متفاوت با دیدگاه اندیشه‌ی استدلالی ایجاد کند. برای

نظری، یک واژه اساساً وسیله‌ایست در خدمت هدف بنیادی تشکل چنین‌ای: استقرار روابطی میان یک پدیده با پدیده‌های همانند و وابسته، بر حسب قانون همساز کننده. اهمیت اندیشه استدلالی، یکسره در این کار کردنهفته شده. واژه بدین معنا چیزی فرضی، یک نشانه و یا یک سمبل است و واقعیت عینی یک هستی ذاتی نیست، بلکه بیشتر در روابطی که برقرار می‌سازد، خود را نشان دهد. باید گفت که در اندیشه استدلالی، واژه به عنوان پدیده‌ای متعلق به دنیای دیگران و بایک اعیان عقلی متفاوت، در میان تاثرات جزئی عملی جای می‌گیرد و در این جایگاه می‌باید جبران‌دهنده‌ی پدیده‌های بی‌میانجی، از چنان‌اندی و فراغتی برخوردار است که می‌تواند در میان اعیان خاص حرکت کند و یک بن را به عین دیگر مرتبط سازد.

این آزادی از صورت‌های واقعی و عینی که هسته‌ی سرشت منطقی اندیشه‌ی استدلالی را تشکیل می‌دهد، اساساً در قلمرو مفهوم اسطوره‌ای وجود ندارد، چرا که این قلمرو هیچ چیزی اعتبار و هستی‌ای ندارد، مگر اینکه از راه واقعیت محسوس طرح گردد. در اینجا "ارجاع" و "معنایی" مطرح نیست. هر محتوایی از آگاهی ذهن بدان سوق داده می‌شود، یکراست به زبان حضور و تاثر بالفعل برگردانده می‌شود. در اینجا اندیشه داده‌های خویش را تحت تاثر برداشتی از تفکر آزادانه قرار نمی‌دهد و در پی آن نیست که ساخت و بستگی‌های دستگامند این داده‌ها را بیابد و آنها را بر حسب اجزاء و کارکردهای شان تحلیل کند، بلکه به سادگی قبضه‌ی تاثر کلی می‌گردد. چنین تفکری محتوای یک تجربه را بسط نمی‌دهد، این تفکر در این مقام تاثر، به پیش و پس قضیه نمی‌نگرد تا "علت و معلول"ها را پیدا کند بلکه دریافت صرف همان موجود اکتفاء می‌کند. هنگامی که کانت "واقعیت" را به عنوان هرگونه محتوای ادراک تجربی تعریف کرد، ادراکی که از قوانینی عام پیروی می‌کند و واقعیت از طریق آن در "بافت تجربه" قرار می‌گیرد، در واقع تعریف کامل مفهوم واقعیت را برابر با قانون اندیشه‌ی استدلالی بدست داد. اما تصور اسطوره‌ای و مفهوم لفظی ابتدایی چنین "بافت تجربه"‌ای را نمی‌شناسند. کارکرد اینها چونانکه دریافته‌ایم، بیشتر تجزیه و انفراد شدید است. تنها آنگاه که این افراد انجام گرفته باشد و ادراک بی‌میانجی تمرکز یافته باشد تا حدی که بر

یک نقطه واحد تثبیت پیدا کرده باشد، در این هنگام قالب اسطوره‌های یا زبانی پدیدار می‌نودر واژه یا خدای لحظه‌ای آفریده می‌گردد. و این تکوین خاص، نوع محتوای فکری مشترک زبان و اسطوره را تعیین می‌کند، از آنجا که این جریان ادراک، هدفش نه بسط، تمدید و عمومیت بخشیدن محتوا، بلکه بالاترین حد تشدید آن است، در این صورت نمی‌توان بر آگاهی بشری بی‌تاثیر باشد. برای ذهنی که این چنین گرفتار باشد، همه چیزهای دیگر، به جز آن چیزی که مورد توجهش قرار گرفته است، از نظر می‌افتد، و همه پل‌های میان داده‌های عینی و کلیت دستگامند تجربه در هم شکسته می‌شود، تنها واقعیت حاضر به همانگونه که مفهوم زبانی یا اسطوره‌های بدان شکل می‌بخند و بر آن تاکید می‌ورزد، سراسر این قلمرو ذهنی را می‌پوشاند.

پس تنها همین یک محتوای تجربه باید عملاً "بر سراسر جهان تجربی این ذهن حاکم باشد. چیز دیگری برکنار از این واقعیت حاضر یا فراسوی آن نیست که بتوان بدان سنجیدش یا مقایسه‌اش کرد، صرف حضور این واقعیت، جامع سراسر هستی به شمار می‌آید. در این مقام، واژه که بر این محتوای تصور شده دلالت می‌کند، یک سیل قرار دادی صرف نیست، بلکه در یک وحدت تجزیه ناپذیری با عین مورد نظر خود - را می‌بخشد است.

این تجربه‌ی آگاهانه تنها با واژه توأم است، بلکه در آن تحلیل نیز می‌رود. زاینرو، آنچه که بایک نام تثبیت می‌شود، نه تنها واقعی، بلکه خود واقعیت است. رابطه‌ی بالقوه‌ی "سمبل" و "معنی" از میان می‌رود و میان "پندار" و "عین واقعیت" و نام و چیز نامگذاری شده، رابطه‌ی اینهمانی و تطابق کامل می‌یابیم، به جای آنکه یکی تعبیر کم و بیش کاملی از دیگری باشد.

ما از زاویه‌ی دیگر نیز می‌توانیم این اندراج ذاتی واژه گفتاری را ببینیم و روشن سازیم: زیرا همین‌گونه تصور واقعیت و قلب ماهیت در قلمروهای دیگر آفرینش نیز رخ می‌دهد، اینگونه می‌نماید که این جریان، مشترک میان همه تصورات ناخودآگاه است. هر کار فرهنگی ای، چه فنی باشد و چه عقلی محض، از طریق گذار تدریجی از رابطه بی‌میانجی انسان و محیط به یک رابطه‌ی با میانجی پیشرفت می‌کند. در آغاز انگیزه‌ی حسی بی‌درنگ انسان را به ارضای خود سوق می‌دهد، اما به تدریج فواصل میانجیگر، بیش از پیش میان خواست و عین مورد خواست قرار می‌

تسو گویی که خواست، از برای دستیابی به هدف خود ناچار بود که بجای آن به سوی هدف، از آن منحرف شود، به جای یک واکنش ساده و باز تاب طبیعی ای دسترسی پیدا کردن به یک پدیده‌ی عینی، خواست باید رفتاری تمایز آمیز خودنشان دهد و طبقه وسیعتری از اعیان را در نظر گیرد تا سرانجام بتواند با برد "وسایط" گوناگون و از طریق مجموعه‌ی این اعمال به هدف دلخواه خویش برسد. در قلمرو دستاوردهای فنی این وساطت را می‌توان در ابداع و کار برد ابزار دید. اما باز در اینجا نیز می‌توان دید که انسان همینکه ابزاری را بکار می‌گیرد نه به عنوان مصنوعی که خود سازنده مشخص آن است، بلکه به عنوان هستی‌ای از خود برخوردار از قدرتی در ذات خویش، می‌نگرد. بجای اینکه این نوع تابع خواست او باشد، به گونه‌ی خدایا رب النوعی در می‌آید که خواست او مستند بدان است به گونه‌ی چیزی که او خود را تابع آن احساس می‌کند و از طریق نوع شعایر دینی آنرا می‌ستاید. به نظر می‌آید که به ویژه تبر و چکش از دیرباز این اهمیت دینی‌ای کسب کرده باشند (۱). اما پرستش ابزارهای دیگری چون بیل، قلاب ماهیگیری، نیزه یا شمشیر را نیز می‌توان امروزه در میان اقوام ابتدایی دید. چکش آهنگری (۲) در میان قوم اوه، (۳) خدای نیرومندی به شمار می‌آید که از سوی این مردم پرستیده می‌شود و برای آن قربانی می‌کنند (۴). حتی در یونان و ادبیات کلاسیک یونانی احساس برانگیزاننده‌ی چنین پرستشی، غالباً "تقسیم مستقیم پیدا می‌کند، به عنوان نمونه، اوزنر (۵) به قطعه‌ای در "هفت تن تیس" اثر آشیل (۶) توجه کرده است که در آن پارتنو پاوس به نیزه‌اش سوگند

(1) Examples of this may be found, e.g., in Beth's Einführung in die vergleichende Religionschichte (Leipzig, 1920), pp. 24ff.

(2) Zu (3) Evè

(4) Speith, Religion der Eweer, p. 115.

(5) Usener

۶ - افسانه‌ی یونانی و داستان لشکرکشی هفت پهلوان برای یاری به پولیوس در بازگرفتن تاج و تخت تیس از برادرش اتئوکلس که با اینکه به تقسیم تیس برادرش توانن کرده بود، اما به عهد خود وفا نکرد. این افسانه موضوع یکی از زدی‌های آشیل شده بود.

می خورد نیزه‌ای که او آن را به عنوان " چیزی فراتر از خدا و چشمانش " می ستاید که تبی‌ها را نابود سازد .

" زندگی و پیروزی به جهت ، قدرت و حسن نیت جنگ افزار وابسته است ، این احساس در لحظه‌ی حیاتی نبرد به گونه‌ی مقاومت ناپذیری غلیان دارد ، دعای مربوط ، خدا را از دور برای اصابت جنگ افزار نمی خواند بلکه خود جنگ افزار ، خدا ، یاری کننده و رهایی دهنده به شمار می آید " (۱) .

پس یکا بزار هرگز چونان چیزی دست ساخته ، اندیشیده و تولید شده انگاشته نمی شود ، بلکه چون " هدیه‌ای از عرش " تلقی می گردد . اسناد صفت " ناجی " به همه‌ی ارزش‌های فرهنگی چندان عمومیت دارد که کوشش‌هایی انجام گرفته است تا ذات و اصل مفهوم خدا را در این عقیده بیابند (۲) . و باز در اینجا ما با ویژگی تفکر اسطوره‌ای روبرو می شویم که این تفکر را یکسره از شیوه‌ی باز اندیشی (۳)

" استدلالی " یا نظری جدا می سازد . تفکر استدلالی با این واقعیت مختص می شود که حتی در داده‌های بی میانجیانه نیز عنصری از آفرینش ذهنی تشخیص می دهد و بر این عنصر فعال تاکید می ورزد . این تفکر حتی در امور مربوط به واقعات نیز جنبه‌ای از صورت بندی ذهنی را آشکار می سازد و حتی در داده‌های حسی محض نیز تا تاثیرکنوع " خود مایگی (۴) اندیشه " را که در ساخت این داده‌ها اثر می گذارد می جوید . با اینکه باز اندیشی منطقی بر این گرایش دارد تا هرگونه ادراک پذیری را (۵) به خود مایگی بکشد ، اما مفهوم اسطوره‌ای گرایشی یکسره ضد گرایش یاد شده را نشان می دهد ، یعنی هر عمل خود مایه را نوعی کنش ادراک پذیر و هر دستاورد بشری را چونان چیزی صرفاً " اعطاء " شده وانمود می کند . این قضیه برای همه‌ی وسایل فنی فرهنگ و نه کمتر از آن در مورد همه ابزارهای عقلی فرهنگ نیز صادق است . چراکه در اصل میان این دونوع افزار مرز کاملاً " متمایز کننده‌ای وجود ندارد ، بلکه بیشتر گونه‌های تمایز سیال بر قرار است . حتی داشته‌ها و دستاوردهای ذهنی نابی

(1) Usener, Gotternamen, p. 285.

(2) Cf. Kurt Breysig, Die Entstehung des Gottesgedankens. der Heilbringer, Berlin, 1905. (3) Reflection

(4) Spontaneity (5) Receptivity

واژه‌های که نیز در آغاز به عنوان یک وجود مادی و وسیله‌ی حمایت بقی می شمس گزارش می دهد که به نظر سرخپوستان کراواویتیوتو (۱) بنیاد است ، نخست انسان ها و طبیعت را آفرید و از آن پس او می گردد در پرویدادها مستقیماً " دخالتی نکرد . اوبه جای آنکه شخصاً " دخالتی رژه‌ها " بیش را به مردم خویش داد و آنها از آن پس از راه آیینی ، گذاشت و انجام دادن مراسم دینی وابسته بدان ، طبیعت نظارت دارند و هرآنچه که برای رفاه و ماندگاری نژادشان لازم است می آورند این اوراد مقدسی که در آغاز بدست آنها سپرده شده بود ، مردم یکسا می مانند ، چراکه در آن صورت طبیعت تنها در عوض کار بدن‌ها بی بخشید (۲) . در میان مردم چروکی (۳) نیز این عقیده رفته شده اقبیت در شکار و ماهیگیری بیشتر بستگی به کار برد واژه‌های و فورمول‌هایی مناسب دارد (۵) .

ذهن بشر از یک مسیر تکاملی طولانی می گذشت تا از اعتقاد به - جادویی نهفته در واژه فرا گذرد و به تحقق قدرت روحانی آن فرا برآستی ، واژه‌وزبان است که برای انسان جهانی نزدیک تر از جهان طبیعی بکند ، جهانی که مستقیم تر از جهان طبیعی ، رنج و شادی را تعیین بر این زبان است که وجود او را در اجتماع ممکن می سازد اما در جابجای با " تو " ، ذهنیت انسان می تواند خود را به گونه‌ی " ابراز کند اینجا نیز گرچه عمل خلاقانه در حال پیشرفت است ، اما به گونه‌ی سناخته نشده است ، همه‌ی توان این دست آورد روحی در نتیجه روافکنده است و به نظر می رسد که به آن عینی که از

(1) Cora, uitoto (2) Patriarch

(3) For details see Preuss, Die Nayarit-Expedition, I, LXVII in Mythologie der Uitoto I, 25f; of also Preuss's article: "Die höchste Gott, kulturalm Völkern," Psychol. Forschungen, II, 1922.

(4) Cherokee

(5) Cf. Mooney, "Sacred Formulas of the Cherokee," VIII report of Bureau of Eth nology (Smithsonian Institution).

طریق بازاندیشی از آن برخاسته‌است و ابسته باشد. در اینجا نیز چونان در مورد وسایل و ابزارها، خود مایگی به گونه‌ی ادراک‌پذیری، هر خلاقیتی خود چون یک هستی و هر فرآورده‌ی ذهنیتی (۱) به گونه‌ی گوهریت (۲) تام، احساس می‌شود. و هنوز این فرض یک وجود واقعی برای واژه، اهمیتی حیاتی در تکامل ذهن بشر دارد. چرا که این نخستین صورتیست که در آن می‌توان قدرت‌روحي سرشته‌دورزبان را دریافت، واژه را در حالت اسطوره‌ای باید به گونه‌ی یک هستی و قدرت گوهرین تلقی کرد، پیش از آنکه آنرا به گونه‌ی یک وسیله مجازی، یک راهنمای ذهن و بسان یک کارکرد بنیادی در ساختمان و تکامل واقعیت روحی در نظر گرفت.



علاوه بر این، در این مقاله به بررسی رابطه بین واژه و معنا پرداخته شده است. در این زمینه، واژه‌ها را به عنوان نمادهایی که به واسطهٔ آنها می‌توان به دنیای بی‌شکل و بی‌شمار پدیدارها دسترسی داشت، در نظر می‌گیریم. این دیدگاه، که ریشه در فلسفهٔ پدیدارشناسی دارد، بر این باور است که معنی هر واژه‌ای در گرو تجربهٔ شخصی و فرهنگی افراد است. در ادامه، به بررسی نقش واژه‌ها در فرآیند یادگیری و انتقال دانش پرداخته شده است. همچنین، به اهمیت واژه‌ها در ادبیات و هنر اشاره شده است. در پایان، به برخی از چالش‌های فعلی در زمینهٔ فلسفهٔ زبان و معنا اشاره شده است.